أعوذ بالله سميع العليم من الشيطن الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم

ان الحمدلله نحمده ونستعينه و نستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سيئات اعمالنا. انه من يهدی الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

اما بعد، در درس چهاردهم از دروس سیرت نبوی عهد مدنی هستیم. در درس گذشته در باره ای حوادثی صحبت نمودیم که به تعقیب أُحُد رخ داد. و طوریکه ذکر نمودیم دوره ایکه به تعقیب أُحُد آمد دوره ای بسیار وخیم بود. هیبت دولت را طوری به لرزه در آورد که بسیار زیاد از دشمنان اش بر آن طمع نمودند. چه در داخل مدینه ای منوره و چه در خارج آن. و در باره ای پنج بحرانی صحبت نمودیم که در شش ماه اول بعد از أُحُد بالای أمت اسلامی گذشت. و بحران پنجم در مواجه شدن با یهود بنو النضیر انتها پیدا کرد. و بفضل الله، مسلمانان با رُعبی که الله عز و جل آنرا در قلوب یهود انداخت منتصر شدند، و بر امر رسول الله (ص) پائین شدند، و از مدینه به خیبر رفتند.

با خروج یهود در ربیع الاول سنه ای چهارم هجری، مسلمانان به مرحله ای دیگری داخل شدند. در این مرحله بسیاری از هیبت شان را دو باره بدست آوردند. و سالی که به تعقیب خروج یهود آمد، یهود بنی النضیر، سنه ای بسیار خوبی از سنوات دعوت بود. منافقان در آن سکون نمودند. سریه ها و غزوات مسلمانان در آن در مناطق مختلفی از جزیره ای عربی انتشار یافت. بلکه قریش در شعبان سنه ای چهارم هجری در آنچه که در تاریخ به غزوه بدر صغری معروف است وعده ای خود را در روبرو شدن با مسلمین خلاف ورزیدند، طوریکه در درس گذشته ذکر نمودیم.

و یهود بنی قُرَیظه هم آرام شدند و با رسول الله (ص) عهد را قبول کردند. و همچنان در درس گذشته ذکر نمودیم که در نتیجه ای استقرار اوضاع مسلمانان، نگرانی در قلوب تمام دشمنان أمت

از جمله یهود و مشرکین و منافقین تحرك پیدا کرد. پس در فکر چیزی شدند تا بآن دولت اسلامی را از تکمیل نمودن مسیر مانع شوند. و تدبیر این امر را فرقه ای از یهود خیبر و یهود بنو النضیر بدست گرفتند. وفد یا نمایندگانی را که تعداد شان حوالی بیست نفر بود تکوین دادند، و این نمایندگان به اینطرف و آنطرف جزیره ای عربی در حرکت شدند تا جمیعت ها را برای جنگ مسلمانان جمع نمایند. و توانستند تا قریش را تشویق کنند تا چهار هزار جنگجو را جمع کنند. و غَطَفان و بنی سُلَیم را با پول خریدند تا شش هزار جنگو را جمع کردند.

و این جمعیت های بزرگ، ده هزار نفر بطرف مدینه ای منوره حرکت کردند. حدف شان، ریشه کن ساختن مسلمانان بطور کامل بود. غرض شان تنها انتصار در جنگ زود گذر نبود. و لاکن حدف شان انهای یکبارگی وجود اسلام از زمین است. خبر خوفناك به مدینه ای منوره رسید. اما منافقان اکثر شان نفاق خود را ظاهر نمودند. و گفتند لا طاقة لنا أبداً بحربهم. یعنی ما ابداً زور جنگ شان را نداریم. و علامات ترس و بیم در آنها ظاهر شد. آنها تنها به ترس و باز نشستن از جنگ اکتفاء نکردند. بلکه کوشش نمودند که دیگران از جنگ مانع شوند. به دلیل اینکه این جنگی است (لا طائلَ مِن ورائِها) یعنی که در آن فائده ای نیست.

الله تعالی فرمود: {قَدْ يَعْلَمُ اللهُ المعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ البَأْسَ إِلَّا قَلِيلاً * أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الموْتِ} هر آئینه خدا میداند باز دارندگان را از شما و گویندگان را به خویش که بیائید بسوی ما و حاضر نمی شوند بکارزار مگر اندکی* بخل کنان به نسبت شما پس چون بیاید ترس ببینی که ایشان در می نگرند بسوی تو می گردد چشم های ایشان مانند کسی که بیهوش کرده شود از سختی موت {الأحزاب: ۱۸، ۱۹} این عکس العمل منافقین بود.

اما مؤمنان صادق، آنها سبحان الله، جز این نبود که در آن مژده ای یافتند. و مژده این بود که الله عز و جل مسلمانان را به نصر بر دشمنان شان وعده داده بود اگر بر ضد شان جمع شوند. و به نصر آنها را وعده داده بود اگر مشکلات و بحران ها به اوج خود برسد. کجاست این وعده؟ بن عباس رضی الله عنهما می گوید که این وعده تعالی در سوره ای البقره است {أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ} : آیا پنداشتید ای مردمان که در آئید به بهشت حال آنکه هنوز پیش نیامده است شما را حالت آنانکه گذشتند پیش از شما رسید بایشان سختی و محنت و جنبانیده شدند تا آنکه میگفت پیغامبر و کسانیکه ایمان آوردند با وی کی باشد یاری دادن خدا آگاه شوید که هر آئینه یاری دادن خدا نزدیک است [البقرة: ١١٤].

مسلمانان حالا به مرحله ای زلزال نزدیك شده اند. پس از اینرو نصر هم نزدیك می شود. این بود شعور مسلمانان. از اینرو موضوع را به منتهای جدیت گرفتند. و شروع کردند به فکر کردن در باره ای بحران آینده بطور مثبت. چه کردند؟ اولین کاری را که کردند مجلس شوری بود. الله! شروع درست. و به صفات لشکر منصور مراجعه کنید که قبلاً در بدر آنرا را ذکر نموده بودیم. سبحان الله، همه اش به تفصیل در لشکر جنگ احزاب موجود است.

اینها در اصل سنن هستند. مصادفات نیستند. مجلس شوری را به پا نمودند. مجلس مهاجرین قریشی ها، و انصار، أَوس و خَزرَج، و غیر از ایشان از قبائل مختلف. بلکه در آن کسانی بودند که اصلاً عربی نبودند. مثل بلال حبشی، و مثل سلمان فارسی رضی الله عنهم اجمعین. و این عظمت دین اسلام است.

حفر خندق

و ببینید که در نتیجه ای جمع شدن بشر از همه عناصر و قبائل و جنس ها و بلاد در أمت واحد تحت بیرق واحد، تجربه ها چگونه تراکم می کند. حل این مشکل جنگ احزاب را رب ما سبحانه و تعالی در دستان مردی نهاده بود که اصلاً عربی نبود. لاکن او از مسلمانان بود. سلمان فارسی (رض). این لشکر اسلام از تجربه ای لشکر فارسی و از تجارب قوم کامل مثل قوم فارس مستفید می شوند. و این است سلمان فارسی سبحان الله که با وجود اینکه در جماعت مسلمانان داخل نشده است مگر از چند روز بدینسو و یا چند ماه بدینسو، و شاید هم این اولین مشارکت اش در صف مسلمان بوده باشد، بآنهم سبحان الله در می یابی که او عضو فعال أمت شده است. دارای رأی معتبر شده است. ابداً ابداً احساس نمی شود که او بیگانه است. این دولت اش است، و این أمت اش است و این دین اش است. ضمناً سلمان از اول هجرت در آنجا بود، لاکن نزد یهود برده بود. و آزاد نشده بود مگر کمی قبل از جنگ احزاب.

سلمان گفت: یا رسول الله، إنا کنا بأرضِ فارسٍ إذا حوصرنا خَندَقنا علینا. یا رسول الله وقتیکه ما در سرزمین فارس محاصره می شدیم برای خود خندق می کندیم. رسول الله (ص) و صحابه به مفکوره اش گوش دادند و آنرا پسند نمودند. و بسرعت صفت حسم (یعنی قاطعیت) و عدم تردد در آنها ظاهر شد. فوراً تصمیم گرفتند. لازم است همین حالا در حفر نمودن شروع نمائیم.

و در اینجا چیز بسیار مهمی را می بینیم و بالای آن توقف می کنیم. آن واقع بینانه بودن منهج نبوی است. واقع بینانه بودن منهج نبوی یعنی چه؟ کسی شاید بگوید که مسلمانان در روبرو شدن بزدلی می کنند، پس خندق حُفر می کنند و جنگ نمی کنند. و جواب اینجا اینست که اسلام دین واقع بین است. با قناعت کامل ما که رب ما سبحانه و تعالی با ما است اگر ما با او باشیم، و ما را نصر خواهد داد اگر ما او را نصر بدهیم، جز اینکه سبحان الله ما باید از تمام اسباب اخذ نمائیم. ده

هزار جنگوی مشرك ضد سه هزار جنگجوی مسلمان، و آنها تمام مردان اهل مدینه هستند، برخورد نا برابر است. و همزمان این ده هزار نفر ممکن ازدیاد بیابند. ممکن یهود خیبر را همرای خود بیاورند. ممکن غیر قریش و غیر غَطَفان و غیر بنی سُلَیم قبائل مشرك دیگر را همرای خود بیاورند. ممکن هر چیزی دیگری اتفاق بیأفتد. تمام این کلام رسول الله (ص) و صحابه را به این نتیجه کشانید تا بقدر توانائی از برخورد نمودن اجتناب نمایند. پس مفکوره ای خندق در حقیقت مفکوره ای ممتاز بود. از میدان جنگ فرار نکردیم، در چیزی تنازل نکردیم، و دشمن در تنگنا گذاشته می شوند، بخاطریکه نمی توانند از مملکت خود و از نان خود و از آب خود و تجارت خود برای مدت زیادی دور باشند. پس عامل وقت به فایده ای مسلمانان خواهد شد. واقعاً که مفکوره ای ممتازی بود.

و بسرعت رسول الله (ص) مجموعه ای از صحابه را گرفتند و در اطراف مدینه گردش نمودند. تا مکان مناسبی را برای حَفر خندق بیابند. از تمام اسباب اخذ می کنند. و رسول الله (ص) دریافتند که شرق مدینه و غرب مدینه را طبیعت حمایت می کند. توسط مرتفعات الحَرَّة (یعنی بلندی های دارای سنگ های سیاه) حمایت شده است. و همانطور جنوب مدینه ای منوره هم توسط جنگلات طبیعی حمایت شده است. باقی ماند منطقه ای شمال و منطقه ای جنوب شرق.

در منطقه ای جنوب شرق دیار بنی قُرَیظه است. و آنها تا به حال با رسول الله (ص) بر عهد خود هستند. و عهد نه تنها مقتضی بر عدم معاونت قریش و إجاره (یعنی حمایت) آنها استوار است، و لاکن همچنان مقتضی بر دفاع مشترك از مدینه ای منوره استوار است اگر دشمن بر آن حمله کند، هر دشمنی که باشد. و از اینخاطر رسول الله (ص) برایشان پیام فرستادند تا عهد را همرایشان تأکید نمایند. و آنها هم بر عهد تأکید کردند. و تأکید نمودن عهد با آنها بسیار زیاد مهم بود. بخاطریکه اگر لشکر مشرکان از طرف آنها داخل شوند معنایش اِنهاء کامل وجود اسلام و ریشه کن شدن مسلمانان بطور کامل آن است. و طبعاً این کلام را در ذهن خود نگهداریم چون در آخر درس تطبیقی برایش است.

حدود های حَفر خندق

باقی ماند منطقه ای شمال که باز است. و از اینرو رسول الله (ص) تصمیم حَفر نمودن خندق را در شمال مدینه ای منوره گرفتند تا منطقه ای را که بین حَرَّة های شرقی و غربی است مسدود نمایند. و با اینکه تصمیم گرفتن آسان و سریع بود طوریکه دیدیم، ولی نافذ کردن آن تنها سخت نه بلکه گفته می توانید که قریب به ناممکن بود. پروژه ای حَفر چنین خندق پروژه ایست که عقل به هر حالی از احوال آنرا تخیل کرده نمی تواند. پروژه به معنای کلمه عظیم بود. عمق خندق پنج متر بود. و عرض آن در کم ترین تخمین پنج متر بود. در بعض تخمین ها عرض اش به ده یا دوازده متر می رسد. لاکن عرض اش را پنج متر می شماریم. و طول اش، دوازده کیلو متر بود، تصور کنید. دوازده کیلو متر. دوازده هزار متر.

این معلومات در صفحه ای انترنتی رسمی مدینه ای منوره است. صفحه ای مساحت مدینه ای منوره. معنای این ابعاد این است که زمینی که باید کنده شود حَجم اش سه صد هزار متر مکعب بود. تصور کنید، رقم بسیار بزرگی. برای اینکه بتوانیم جُهدی را که در حَفر کردن این خندق مبذول شده است تصور کنیم، من آرای بیشتر از یك مهندس را طلب نمودم. یك کارگر در این زمان، قدرت اش در حَفر نمودن در یك روز واحد بیشتر از پنجصد متر مکعب نیست.

و آنهم اگر حَفر زمین ریگی و آسان و به عمق تنها یك متر باشد و بس. هر قدریکه عمق خندق بیشتر باشد، به همان اندازه قدرت کارگر در حَفر کردن تقلیل می یابد. بخاطریکه کندن مشکل می شود و بیرون کشیدن خاك از حَفر مشکل تر می شود. یا اینکه تعداد نفر برای حمل و نقل خاك زیاد باشد تا این حجم بزرگ را خارج کنند. صحابه تمام شان در مدینه سه هزار نفر بودند.

و همه ای ایشان حَفر نمی کردند. چون ممکن یك فرقه ای شان برای حراست مؤظف شده بوده باشند و فرقه ای دیگر برای خدمت در امور خوراك و نوشابه مؤظف بوده باشند، و بعض مردم ممکن بزرگ سال یا مریض بوده باشند. و بآنهم اگر همه ایشان کار کرده بوده باشند، نا ممکن است که حَفر کردن خندق در زمانی که قیاس شده است خلاص شود.

حَفر خندق تنها دو هفته را گرفت و بس. تنها دو هفته، تخیل کنید. فرض می کنیم که هر صحابی روز شانزده ساعت کار کرده باشد، نه هشت ساعت، باز هم مشکل است. بسیار مشکل است. تمام این همه بر فرض اینکه اگر زمین ریگزار و آسان باشد.

و اگر سخت و صخروی (یعنی سنگلاخ) بوده باشد، که حالا در زمان ما برای آن اَبزار و آلات خاص و چکش های برقی و لودر ها ضروت است، خواهید دانست که چه کار مشکل و بزرگی بوده است.

اگر این را هم اضافه نمائی که عمق آن پنج متر بود، نه یك متر. و اگر این را هم اضافه نمائی که حمل و نقل کردن کمیات خاکی که از خندق می برامد و به جای دور برده میشد هم مسؤلیت این سه هزار نفر صحابی بود که حَفر می کردند.

و اگر اینرا هم اضافه نمائی که خندق در بعض اماکن متسع تر از پنج متر بود، و اگر نَقص تجربه ای مسلمانان را در این کار اضافه کنی که این بار اولی در حیات شان بود که خندق حَفر می کردند، و اگر بالای این همه اینرا هم اضافه نمائی که آنها در ظروف بسیار زیاد مشکلی از نگاه گرسنگی و سردی و ترس رسیدن دشمن در هر لحظه ای این کار را می کردند، سبحان الله.

اگر تمام اینرا اضافه کنی میدانی که آن کار واقعاً عظیم بود. با تمام مقیاس ها عظیم بود. این کار در زمان ما به بیشتر از دو صد لودر (یعنی موتر های ثقل بردار) و چکش های برقی احتیاج دارد طوری

که گفتیم تا آن در دو هفته انجام داده شود. به صد ها موتر های بارکشی احتیاج دارد. و به اداره ای هندسی و گروهی از مستشاران متخصص احتیاج دارد تا حَفر شود. و اگر بخواهیم سختی این پروژه را بدانیم آنرا به پروژه ای خط مترو ریل مقایسه کنیم مثلاً. ببینید که چقدر مشکل است و چندین سال را در بر می گیرد. پروژه ای خندق حقیقتاً که یك پروژه ای عظیم بود.

یکی از مهندسینی که همرایش در باره ای این پروژه صحبت می کردم، قلم را از دستم گرفت و گفت نه نه نه دکتور، فایده ندارد، ابداً فایده ندارد، این موضوع از امکانیات بشر خارج است. برایش گفتم: راست می گوئی، چیز های است که ممکن نیست آنرا بفهمی الا اینکه براستی مؤمن به الله عز و جل باشی.

آیا کلام ما را در باره ای غزوه ای بدر بیاد دارید؟ بیاد دارید که نصر چطور اتمام یافت؟ آیا جُند برکت را بیاد دارید، که الله سبحانه تعالی در نتیجه ای جُهدی که در ظاهرش بسیط معلوم می شود و به نتایج عجیبی منتج می شود؟ این کلام را بیاد دارید؟ بشر در حالت عادی در هیچ حالی از احوال آن عمل را انجام داده نمی تواند. بس وقتیکه رب ما سبحانه و تعالی بخواهد به توانائی اش می کشاند. چه به دستان خود شان یا با ملائکه، یا جنودیکه ما آنها را دیده نمی توانیم. و لاکن واقعیت آنرا دیدیم و می بینیم و تا به روز قیامت آنرا خواهیم دید، تا زمانیکه مردم از سوی رب ما سبحانه و تعالی مستحق نصر باشند. و بزرگ مردان خندق را حَفر نمودند. و پروژه ای عظیم اتمام یافت. و لازم است برای وقفه ای توقف نمائیم.

ضوابط (یعنی قوانینی که همیشه ثابت می ماند) ضوابط کامیابی کار دسته جمعی در حَفر خندق.

این پروژه تماماً کامیاب شد. این پروژه کار دسته جمعی بزرگ بود. لازم است ضوابطی داشته باشد که آنرا به پیروزی رسانید. رسول الله (ص) چه کردند تا بزرگترین فرصت را برای پیروز شدن این پروژه

بوجود بیآورند؟ در حقیقت رسول الله این پروژه را با کفائت غیر قابل تصور اداره نمودند. برای ما قواعد کار دسته جمعی را وضع نمودند. هر کار دسته جمعی، هر پروژه ای بزرگ. و ضمناً، حتی اگر مجموعه ای از مشرکین، غیر مؤمن هم این قواعد را اخذ کنند کامیاب می شوند. پس چه رسد اگر مؤمنان باشند و رب ما سبحانه و تعالی آنها را تائید کرده باشد. چه است ضوابط کار دسته جمعی که رسول الله (ص) آنرا به ما تعلیم می دهند؟ ضوابط بسیار زیاد است، لاکن بیأئید تنها چهار آنرا اخذ نمائیم، نه ده.

(بخوان) ضابط یا معیار اول: شرکت نمودن قائد با لشکر خود.

شرکت نمودن حاکم با اتباع خود. شرکت نمودن صاحب کار با کارگران خود. اگر قائد با لشکر خود شرکت نماید، آنها بدون شك آخرین طاقت خود را به خرج می دهند. و آن نتیجه ای ترس از قائد نیست. نتیجه ای شعور شان بر قضیه ای مشترك و وظیفه است. نتیجه ای احساس شان که این موضوع موضوع همه ایشان است.

رسول (ص) در حالیکه نبی مطاع (یعنی اطاعت شونده) هستند، و در حالیکه حاکم دولت مدینه هستند، و در حالیکه قائد اعلی لشکر مسلمانان هستند، خود شان پائین می شوند و با مسلمانان حَفر می کنند. تنها سر پرستی حَفر را نمی کردند، بلکه خود شان زمین را می کندند. خود شان کلنگ می زدند. خود شان خاك را بالا می انداختند. بطن خود را منکشف می نمودند تا لباس حرکت شان را به تعویق نه اندازد. و صحابه بطن ایشان را دیده نمی توانستند در اثر اینکه خاك آنرا پوشانیده بود. آیا تصور کرده می توانید؟ این است ضوابط کامیابی کار دسته جمعی.

لشکر همه ایشان گرسنه اند. خوراکه ایشان خلاص شد. ببینید به کلام أنس (رض) در باره ای مسلمانان ایام احزاب. می گوید:"... يُؤْتَوْنَ بِمِلْءِ كَفِّي مِنْ الشَّعِيرِ.

(وأنس طفل صغير آنذاك، فتخيل كم حجم كفيه) فَيُصْنَعُ لَهُمْ بِإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ (أي دهن تغير لونه وطعمه من القِدم) تُوضَعُ بَيْنَ يَدَيْ الْقَوْمِ وَالْقَوْمُ جِيَاعٌ وَهِيَ بَشِعَةٌ فِي الْحَلْقِ وَلَهَا رِيحٌ مُنْتِنٌ.

اهل خندق به اندازه یك مُشتِ دست مَن از شعیر داده می شدند. و أنس در آنوقت طفل کوچکی بود. تصور کنید که مُشت اش چقدر بود. و برایشان إهاله ای از سَنِخَه داده می شد (إهاله یعنی روغن، سَنِخه یعنی رنگ آن و طعم آن از کُهنگی تغییر نموده بود) نزد مردم گذاشته می شد و مردم گرسنه بودند. و آن بر حلق ناگوار بود. (این کلام أنس است) و آن بر حلق ناگوار بود. و بویش مُنتِن؟ (مُن تِن) نا مطبوع بود. این خوراك شان بود. پس قائد چه می خورد؟ ببینید که ابو طلحه ای انصاری چه می گوید: شكونا إلى الرسول الجوع فرفعنا عن بطوننا عن حجر فرفع عن حَجَرَين.

نزد رسول الله (ص) از گرسنگی شکایت کردیم و سنگی را که در بطن ما بسته کرده بودیم برایشان نشان دادیم. ایشان (ص) بما نشان دادند که دو سنگ ها را در بطن خود بسته کرده بودند. مردم گرسنه هستند، قائد گرسنه تر از مردم هستند. این مردم واقعاً ممکن است که در کار دسته جمعی کامیاب شوند.

چقدر ما در کار دسته جمعی ما ناکام می شویم. بخاطریکه ما خطابه های پر مدعا و پر جلوه را می شنویم که به کوشش و عمل و جُهد و بذل دعوت می دهد. بعداً کسی را نمی یابیم که خطابه پر جلوه را با مردم عام در خندق در میدان عمل پیاده کند. بر عکس مردم در کار های شاقه می باشند، و قائد در لذت و استراحت بسر می برد. مردم در بدبختی بسر می برند و رهبران در خوش گذرانی و تجمل و عیاشی. مردم گرسنه و رهبران کاملاً سیر و پُر و انباشته هستند. چطور ممکن است عمل دسته جمعی درچنین وضعی کامیاب شود؟

جابر بن عبدِالله (رض) اندازه ای بسیارکمی از طعام داشت ، کمی گوشت و کمی نان خشك. برای دو یا سه نفر کافی بود.

نزد رسول الله (ص) آمد، دید که ایشان گرسنه تر از همه مردم هستند. او خودش می گوید که خَمَص شدیدی (یعنی گرسنگی شدید) را در نبی (ص) دیدم. پس میخواست که رسول (ص) و دو نفر از صحابه ایشان را طعام بدهد. پس وقتیکه رسول (ص) اینرا دانستند بطور پنهانی نرفتند تا بخورند. سبحان الله. باوجود اینکه ایشان را برای طعام مهمان نموده بود، و حرام نبود اگر می رفتند. رسول الله (ص) در خندق ایستاد شدند، با بلند ترین آواز ایشان گفتند یا أهلَ الخندقَ، أخوکُم جابر أعَدَ لکُم ولیمة. او اهل خندق، برادر تان جابر برای شما طعام آماده کرده است.

طبعاً جابر دست و پاچه شد. به دَوِش نزد زن خود رفت گفت فضیحت فضیحت شد. رسول الله (ص) اهل خندق را آوردند. و رسول الله (ص) هزار نفر را از اهل خندق آوردند. تخیل کنید، آیا موقف جابر و موقف خانم اش را تصور کرده می توانید؟ سبحان الله در موقع لطیفی خانم اش برایش می گوید: آیا برایشان فهماندی که طعام برای دو یا سه نفر کافی بود؟ گفت بلی. گفت الله و رسول اش بهتر می دانند. با منتهای یقین سبحان الله.

رسول الله (ص) همراه با یك هزار نفر آمدند. و با معجزه ای از معجزات شان طعام را برایشان از بُرنة؟ می کشیدند و نان خشك را از تنور. و ده ده نفر را طعام می دادند. ده نفر شان میخوردند و میرفتند. بعداً ده نفر دیگرشان می آمدند و میخوردند و میرفتند تا که همه ایشان خوردند. و توجه کنید، بعداً خود شان در آخر خوردند (ص). آخر تمام مردم (ص). در فکر خود نبودند. تنها در فکر مردم خود بودند. پس این از مهمترین ضوابط کار دسته جمعی است. و به هر سطحی که باشد. چه کار دسته جمعی باشد که از سه نفر تکوین یافته باشد، یا از ده نفر یا از هزار نفر، یا از أمت بطور کامل آن.

ضابط یا معیار دوم: توزیع کار برای همه

معیار دوم توزیع کار برای همه است. چقدر کار های دست جمعی ما به سبب این ناکام می شود که بار مسؤلیت آنرا تنها چهار یا پنج نفر به شانه می گیرند و باقی همه استراحت می کنند و سستی و تنبلی می کنند. رسول (ص) کار ها را برای همه توزیع می نمودند. همه کار می کردند. و هر کسی را بر حَسَب طاقت اش وظیفه ای را می دادند. پس در صف کسی را نمی دیدند که سستی و تنبلی کند یا سهل انگاری و بی اعتنائی کند.

رسول (ص) هر ده صحابی را مسافه ای چهل ذرع (یعنی پیمانه ای مسافه) (در نوشته أپ یکنفر چل ذراع گفته است.؟) را می دادند. وقتیکه از آن خلاص می شدند، دیگرش را و دیگرش را می گرفتند. و اینچنین همه مشغول می بودند.

ضابط یا معیار سوم: عزم و اراده و نرمی و ملایمت را در اداره یکجاه نمودن

ضابط یا معیار سوم عزم و اراده؛ و نرمی و ملایمت را در اداره یکجاه نمودن. در آن بطور نا گهانی و بدون اجازه ترك گفتن کار نیست. و اجازه چیز تمثیلی و بدون معنا نیست. اجازه یعنی اجازه. یعنی اگر قائد در کار دسته جمعی اجازه ندهد خلاص در آن اجازه نیست. اگر این قضیه ای اطاعت نمودن در ذهن کارگر واضح نشود، کار دسته جمعی اهمیت خود را از دست می دهد.

رسول الله می گویند: مَن أطاعَني فقد أطاعَ اللهَ، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع الأمير فقد أطاعني، ومن عصى الأمير فقد عصاني". کسی که اطاعت مرا کند، در حقیقت اطاعت الله را کرده است، و کسی که از من سر پیچی کند در حقیقت از الله سر پیچی کرده است، و کسی که اطاعت امیر را کند، در حقیقت اطاعت مرا کرده است، و کسی که از امیر سرپیچی کند، در حقیقت از من سر پیچی کرده است. این کلام رسول الله (ص) است. و کلام در صحیح مسلم از ابو هریره است

(رض). ببینید که رب ما چه می فرماید، به رسول الله (ص) می فرماید تا قضیه ای حزم را در اداره به ایشان و به ما بیآموزاند. میفرماید: {إِنَّمَا المؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ (یعنی کار دسته جمعی) لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ (و توجه کنید) فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ (بس) وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ}جز این نیست که مسلمانان آنانند که ایمان آوردند بخدا و رسول او و چون باشند باوی بر کاری که مقتضی اجتماع ایشان است نروند تا آنکه اجازه طلبند از وی هر آئینه آنانکه اجازه می طلبند از تو ایشان آنان اند که ایمان آورده اند بخدا و برسول او پس اگر اجازه طلبند از تو برای بعض کار خود (و توجه کنید) اجازه ده هر کرا خواهی از ایشان (بس) و آمرزش طلب کن برای ایشان از هر آئینه خدا آمرزندهٔ مهربانست [النور: ٦٢]

کسی را که می بینی که در غیاب اش کار متأثر نمی شود، یا کسی که واقعاً مجبوریتی دارد که نا گذیر است برود، پس او را اجازه بده. یعنی اجازه تنها اطلاع دادن به قائد کار نیست. بلکه احتمال رد شدن و احتمال قبول شدن را دارد. و بآنهم رسول الله (ص) از این حق سوء استفاده نکردند. بلکه برای بعض صحابه ایکه می دانستند براستی مجبوریتی دارند اجازه می دادند. و همه با صدق به اهمیت کامیاب شدن کار دسته جمعی که در آن بودند می دیدند.

لاکن این حزم و اراده معنای درشتی و سنگدلی و بی عاطفه گی را نمی داد. العیاذ بالله، لاکن رسول الله (ص) برای ما تعلیم دادند که چطور ممکن است حزم و هیبت و احترام را با لطف در معامله و نرمی در صحبت یکجا نمائیم. بلکه با خوش طبعی و بشاشت و تفریح یکجا نمائیم. بیائید آنها را در حال کندن خندق ببینیم. رسول (ص) با صحابه در نقل دادن خاك مشغول هستند. و چه می کنند؟ با ایشان شعر بن رواحه (رض) را می سرایند. می گویند، این کلام رسول الله (ص) است،

می گویند:

اللَّهُمَّ لَوْلا أَنْتَ مَا اهْتَدَيْنَا   وَلا تَصَدَّقْنَا وَلا صَلَّيْنَا

فَأَنْزِلَنْ سَكِينَةً عَلَيْنَا   وَثَبِّتِ الأَقْدَامَ إِنْ لاقَيْنَا.
إِنَّ الأُلَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا   وَإِنَّ أَرَادُوا فِتْنَةً أَبَيْنَا.

الهی اگر تو نمی بودی ما هدایت نمی شدیم. و صدقه نمی دادیم و نماز نمی خواندیم. پس سکینت و آرامی را بر ما فرود آور. و قدم های ما را ثبات ببخش وقتیکه برخورد نمودیم. آنها بر ما ستم کردند وقتی ما را اغوا میکردند إبا ورزیدیم.

این شعر را عبدالله بن رواحه (رض) گفته بود لاکن حالا رسول (ص) آنرا می سرودند. و همچنان آنرا بطور نوعی از ترانه می خواندند. صدای خود را در آخر کلمه دراز می نمودند. أَبَيناااااااا. اینچنین. و رسول الله (ص) می دیدند که صحابه در سردی و گرسنگی حَفرمی کردند پس می خواندند. اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَيْشَ عَيْشُ الآخِرَةِ، فَاغْفِرْ لِلأَنْصَارِ وَالْمُهَاجِرَةِ. الهی زندگی زندگی آخرت است، پس انصار و مهاجر را مغفرت کن. و در روایتی گفتند: فَاغْفِرْ الْمُهَاجِرَةِ و الأَنْصَارِ. بخاطریکه رسول الله (ص) نمی دانستند شعر بگویند.

پس صحابه برایشان جواب می دادند و می گفتند:

نَحْنُ الَّذِينَ بَايَعُوا مُحَمَّدًا   عَلَى الْجِهَادِ مَا بَقِينَا أَبَدًا. ما ایم کسانیکه بیعت نموده ایم با محمد، بر جهاد اگر باقی باشیم تا ابد. این فضاء را می بینید؟ بلی آنها در حزم و نظام و ترتیب و طرح هستند، لاکن در فضای زیبائی از الفت و محبت و سعادت حقیقی. پس چطور در چنین فضائی عمل ناکام شود؟ ممکن نیست. پس سه ضوابط مهم را در کار دسته جمعی نام بردیم. شرکت نمودن قائد با عساکر خود، توزیع کار برای همه، و یکجا نمودن حزم و ملایمت را در اداره.

معیار چهارم: بلند بردن همت و دمیدن امید را در روحیه

باقی ماند ضابط یا معیار چهارم و بسیار مهم ، و آن اینکه حس کنی که این کار ممکن است. اینکه فرصت کامیابی بزرگ است. بلند بردن همت توسط دمیدن امید در روحیه. رسول (ص) در تمام موقف های مشکل همت صحابه رضی الله عنهم را بلند می بردند. این منهج زندگی ایشان بود (ص). و کاری را که در روز های کندن خندق نمودند فوق تصور است. تنها به کندن خندق آنها را امیدواری ندادند و بس، و نه آنها را در باره ای منتصر شدن در جنگ احزاب که آمدنی است امیدواری دادند، و نه هم در باره ای منتصر شدن بالای عرب، نه.

همت شان را بلند تر از تمام خواب های شان ارتفاع می بخشند و امید سیادت داشتن بر تمام عالم را در قلوب شان زرع می کنند. تمام عالم، و نه تنها به سیادت مدینه یا جزیره ای عربی. ببینید که چطور ممکن است کار دسته جمعی کامیاب شود.

بشنوید! گفتند رسول الله (ص) در حالیکه به سنگ سختی ضربه می زدند گفتند: "اللَّهُ أَكْبَرُ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الشَّامِ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ قُصُورَهَا الْحُمْرَ مِنْ مَكَانِي هَذَا". الله اکبر کلید های شام به من اعطاء گردید، والله من قصر های سرخ اش را از همین جایم می بینم. تصور کنید، بشارت فتح شام را در لحظه ای حَفر خندق می دهند.

بعداً بسم الله گفتند و ضربه ای دوم را به سنگ زدند و دیگر هم شکست، یعنی جزء دیگری از سنگ قطع شد. و گفتند: "اللَّهُ أَكْبَرُ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ فَارِسَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ الْمَدَائِنَ وَأُبْصِرُ قَصْرَهَا الْأَبْيَضَ مِنْ مَكَانِي هَذَا". الله اکبر کلید های فارس برایم عطاء شد، والله من مدائن را می بینم و قصر سفید اش را از این جایم می بینم. سبحان الله، برایشان می گویند که من قصر حکومت فارس را می بینم که مسلمانان مالك آن خواهد شد. "بِاسْمِ اللَّهِ". وَضَرَبَ ضَرْبَةً أُخْرَى فَقَلَعَ بَقِيَّةَ الْحَجَرِ فَقَالَ: "اللَّهُ أَكْبَرُ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْيَمَنِ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُبْصِرُ أَبْوَابَ صَنْعَاءَ مِنْ مَكَانِي. بعداً ضربه ای سوم را زدند و

گفتند: بسم الله، پس بقیه ای سنگ شکست. گفتند الله اکبر کلید های یمن بمن عطاء شد، والله من دروازه های صنعاء را از جایم می بینم.

تصور کنید، اینچنین خواب های بزرگ داشته باش. اهداف ات را بزرگ بساز. قضیه ای ما ابداً حصار یا دولت کوچکی نیست که حالا در آن زندگی می کنیم. قضیه ای ما هدایت عالمین است. قضیه ای ما حمل نمودن این پیام به تمام گوشه های زمین است. و برایشان بشارت می دهند که این کلام وهم و خیال بافی نیست. بلکه این کار خواهد شد. این کار خواهد شد انشاءالله. و اسلام بر فارس و روم و یمن خواهد رسید. و به تمام اطراف جهان خواهد رسید. چون این وعده ای رب ما سبحانه و تعالی است. و الله وعده را خلاف نمی کند.

از اینرو صحابه حقیقتاً در کندن خندق بزرگ کامیاب شدند. اگر یأس و نا امیدی می داشتند، نمی توانستند بیست یا سی متر مکعب را هم حَفر کنند چه رسد به سه صد هزار متر مکعب. و خندق حَفر شد. و پروژه کامیاب شد. و با آنهم امتحان پایان نیافته است.

جنگ احزاب: جنگ خندق

آمدن احزاب و مقاومت شان: و احزاب آمدند، این کلام در شوال سال پنجم هجری بود. ده هزار نفر جنگجویان مشرك از قریش و غَطَفان و بنی سُلَیم و غیر از آنها. و رسول الله (ص) تنها به حَفر کردن خندق اکتفاء نکردند بلکه سه هزار صحابه ای راکه خندق را حفر کرده بودند جمع نمودند، و نقاط حراست خندق را و فرقه های جنگی و فرقه های مقاومت را تنظیم نمودند تا تحت هر شرایطی مشرکین را از تخطی کردن به خندق مانع شوند. و احزاب به خندق حیرت نمودند. برای همه چیز طرح و آمادگی گرفته بودند بجز از خندق. گفتند: إنها مکیدة ما عرفها العرب من قبل.

این نقشه ایست که عرب آنرا در گذشته نمی دانستند. و راست گفتند. تنها همین قدر فراموش کردند که مسلمانان تنها عرب نیستند. و مسلمانان شروع کردند بر تیر انداختن بر مشرکین. تا آنها را از تیر شدن از خندق یا پُر کردن آن منع کنند.

و مشرکین با خشم شدید کوشش نمودند تا از خندق بگذرند. و بعض شان توانستند از یك نقطه ای تنگ خندق بگذرند. با فرقه ایکه در رأس شان مبارزین شان بودند. اسم اش عَمرو بن عبد وِد بود. و عِکرمه بن ابی جهل و ضِرار بن خَطاب و غیر از آنها بودند. لاکن مسلمانان آنرا خنثی نمودند و مبارزه ای وحشتناك بین عَمرو بن عبد وِد و علی بن ابی طالب (رض) واقع شد. و لاکن سبحان الله، الله عز و جل بر قهرمان بزرگ اسلام علی بن ابی طالب با قتل جنگجوی قریشی عمرو بن عبد ود منت گذاشت. و کسانیکه همرایش آمده بودند گریختند.

و کوشش های مشرکین یکبار و دو بار و سه بار و ده بار تکرار شد. و أُسَید بن حُضیر (رض) با فرقه ای دو صد نفری توانست فرقه ای سوارکاران را به قیادت خالد بن ولید خنثی بسازند. آنها را شکست داده برگشت بدهند. یعنی خالد بن ولید در جنگ احزاب بالای أُسَید بن حُضیر و فرقه ای مسلمانان قادر نشد. و احیاناً نبرد برای مدت طویلی ادامه پیدا می کرد.

به درجه ایکه در یکی از روز ها مسلمانان از قبل از عصر تا بعد از مغرب در دفاع از خندق مشغول ماندند. و نماز عصر شان ضایع شد. و چنین واقعه در سیرت بسیار زیاد به ندرت دیده می شود، چون آن فرضی است بالای مسلمانان. و این موضوع مسلمانان را به تکان آورد. چطور ممکن است نماز ما قضاء شود؟ حتی رسول الله (ص) گفتند طوریکه در بخاری از علی (رض) آمده است: مَلأَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهَمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا كَمَا شَغَلُونَا عَنِ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ. یعنی الله خانه هایشان را و قبر هایشان را از آتش مملوء بسازد طوریکه آنها ما را از نماز وسط یعنی عصر مشغول ساختند تا که آفتاب نشست. بلکه در مُسند احمد بن حنبل (رح) و شافعی (رح)، ذکر شده است

که کفار در یکی از روز ها بالای مسلمانان نماز ظهر و عصر و مغرب را ضایع نمودند. پس همه ای آنرا در عشاء خواندند. مقاومت واقعاً شدید بود. و در آن تعداد زیادی از صحابه مصاب شدند، رضی الله عنهم اجمعین. و حصار طول کشید. یك روز و دو روز نه، یکماه کامل. یکماه کامل. و امر طوریکه بالای مسلمانان مشکل بود، بالای کفار هم مشکل بود.

{إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ} اگر شما درد مند می شوید پس ایشان نیز درد مند می شوند چنانچه شما می شوید [النساء: ١٠٤] و در باره ای این کلام در غزوه ای أُحُد صحبت کردیم. و کفار نمی دانستند چه کنند.

خیانت بنی قُرَیظة

و بلاخره حل خود را پیدا کردند. حل شان نزد یهود بود. و یهود تمام این اعداد راجمع کرده بودند، مثلماً که هنوز هم در باره ریشه کن شدن مسلمانان فکر می کنند. پس چه کردند؟ یکی از زعمای یهود با مشرکین آمده بود. او حُيَي بن أَخطَب بود. از شدید ترین شان در کفر و حِقد و نفرت و حَسَد. برایشان گفت جز از یك حل حلی دیگری وجود ندارد. بنو قُرَیظه.

بنو قریظه در جنوب شرق مدینه ای منوره بودند. اگر دروازه را برای داخل شدن مشرکین به مدینه باز کنند، خلاص مدینه انتهی پیدا می کند. چه رسد به اینکه با مشرکین یکجا جنگ کنند. طبعاً مشرکین این مفکوره را از حُيَي بن أَخطَب شنیدند و آنرا پسندیدند. تنها قناعت دادن بنی قریظه مانده است تا عهدی را که با رسول (ص) بسته بودند بشکنند. و مشرکین را اجازه ای داخل شدن به مدینه ای منوره بدهند تا مسلمانان را بطور کامل آن ریشه کن کنند. و رفت حُيَي بن أَخطَب تا مأموریت پلید خود را اداء نماید. و حُيَي بن أَخطَب با زعیم بنی قُرَیظه کعب بن أَسَد ملاقات کرد. و حُيَی برایش گفت: إني قد جئتك يا كعب بعز الدهر, جئتك بقريش على قادتها وسادتها, وبغطفان على قادتها

وسادتها، وقد عاهدوني وعاقدوني على أن لا يرجعوا حتى نستأصل محمدًا ومن معه. من برایت او کعب قدرتهای دهر را آورده ام (یعنی قدرت عصر و زمان) را آورده ام. قائد ها و سید های قریش را برایت آورده ام، و غَطَفان را با قائد ها و سید هایش برایت آورده آورده ام، بامن عهد کرده اند و عقد بسته اند که بر نخواهند گشت تا محمد را و همراهانش را ریشه کن نسازیم.

کعب به جواب اش چه گفت؟ گفت: جئتني والله بذل الدهر، ويحك يا حيي، فدعني وما أنا عليه فإني لم أر من محمد إلا صدقًا ووفاءً.

والله ذلیل ترین مردم دهر را نزدم آورده ای، وای بر تو او حُیَی، مرا و هر آنچه را که بر آن هستم بگذار که من از محمد جُز از صدق و وفاء چیزی ندیده ام. لاکن حُیَی سبحان الله به کلام ادامه داد و امر را برایش تزئین کرد و دلپذیر جلوه داد. و برایش وعده داد که اگر قریش و غَطَفان آنها را رها کردند، همرایش در قلعه اش داخل خواهد شد و هر چه که بعدا از آن اتفاق داد او هم آنرا همرایشان متحمل خواهد شد.

و شیطان بنی قُرَیظه تحت تأثیر شیطان بنی النضیر قرار گرفت. و تصمیم تحالف (یعنی هم پیمانی) با مشرکین را گرفت تا آنچه را که حُیَی ذکر کرده بود نافذ کند، که بر نخواهند گشت تا محمد و همراهانش را ریشه کن نسازیم. و پیمان می گفت که نه تنها دروازه ای مدینه را برای داخل شدن مشرکین باز خواهند کرد، بلکه فرقه ای عسکری را برای جنگ بر ضد مسلمانان هم مجهز خواهند کرد. فاجعه. براستی فاجعه بود.

مدینه بر دروازه های هلاکتِ قریب. چه خواهد شد اگر ده هزار نفر مسلح به اضافه ای بنی قُرَیظه به مدینه ای منوره داخل شوند؟ فکر نمی کنم یکنفر هم در مدینه ای منوره زنده بماند.

لازم است این موضوع را در نظر بگیریم، تا عکس العمل رسول الله (ص) را در سر انجام کار در مقابل خیانت بنی قُرَیظه بفهمیم.

و بسرعت مخابرات اسلامی خبر را نقل داد. رسول الله (ص) از خیانت یهود در خوف بودند. و به همین سبب آنها را تحت مراقبت گرفته بودند. و شما را قسم می دهم که به من بگوئید که آیا این از قبیل مصادفه است که صد فی صد یهودان در تعامل شان با رسول الله (ص) خیانت کردند؟ آیا از قبیل مصادفه است که انحراف در بنی قینقاع و بني النضير وبني قريظه ظاهر باشد؟

شکی نیست که این مصادفه نیست، ابداً. و شکی نیست که آن واقعیتی است که باید همه ای ما آنرا درك نمائیم. آنرا رب ما سبحانه و تعالی در کتاب خود ذکر فرموده است وقتیکه فرمود. {أَوَ كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ} آیا هر گاه که بستند پیمانی را بر انداخت آنرا گروهی از ایشان بلکه اکثر ایشان باور نمی دارند [البقرة : ١٠٠].

ببینید به معانی ایکه در ذهن تان می آید وقتیکه لفظ قرأن را می شنوید {أَوَ كُلَّمَا} هر گاه همین طور است؟ یك باری هم در آن وفا نیست؟ یك باری هم در آن امانت داری نیست؟ {أَوَ كُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ} این کلام ابداً مصادفه نیست. این کلام قاعده است. و لازم آنرا خوب بدانیم.

خبر به رسول (ص) رسید. رسول (ص) قبل از اینکه عکس العملی نشان بدهند، خواستند تا ثقه ائی بودن خبر را معلوم کنند. مجموعه ای از صحابه را برای متأکد ساختن خبر فرستادند. در بین شان سعد بن مُعاذ، سعد بن عُباده، عبدالله بن رواحه و غیر از آنها کسان دیگر بودند. و بعداً چیزی در منتهای اهمیت را برایشان گفت. با من خوب غور کنید. گفتند: انْطَلِقُوا حَتَّى تَنْظُرُوا أَحَقٌّ مَا بَلَغَنَا عَنْ هَؤُلاَءِ الْقَوْمِ أَمْ لاَ؟ فَإِنْ كَانَ حَقًّا فَالْحَنُوا لِي لَحْنًا أَعْرِفُهُ وَلاَ تَفُتُّوا فِي أَعْضَادِ النَّاسِ، (یعنی اگر براستی غدر

کرده باشند آنرا در مقابل مردم ذکر نکنید) (یعنی تا مردم نا امید نشوند) وَإِنْ كَانُوا عَلَى الْوَفَاءِ فَاجْهَرُوا بِهِ لِلنَّاسِ.

بروید و نظر بیاندازید که آنچه برای ما از این قوم ابلاغ شده است راست است یا نه، اگر راست بود به لحنی برایم لحن نمائید تا من بدانم و آنرا در بین مردم بلند نکنید. (یعنی اگر براستی غدر کرده باشند آنرا در مقابل مردم ذکر نکنید) (یعنی تا مردم نا امید نشوند). و اگر با وفاء بودند آنرا به مردم جهراً بگوید. (یعنی به آواز بلند بگوید). یا سلام، حکمت!

حالا مسلمانان اخبار و طرح و تسلیحات و آمادگی و امکانیات دشمن را بر صفحات جرائد و پرده های تلویزیون اعلان می کنند، که وقتیکه یك مسلمان آنرا ببیند طوری حس می کند که هیچ امیدی نیست. ابداً، هیچ فایده ای نیست. لاکن رسول الله (ص) برای ما می آموزانند که نباید تمام هر چیزیکه دانسته می شود گفته شود. و مجموعه ای مسلمانان نزد بنی قُرَیظه رفتند. و مستقیماً با آنها حرف زدند. به بسیار صراحت از آنها پرسیدند: أمازِلتُم عَلی العَهد؟ آیا هنوز هم بر عهد استوار هستید؟ یهود بنو قُرَیظه با آواز بلند بد گوئی را شروع کردند، سبحان الله.

رسول (ص) را دشنام دادند. و گفتند" مَن رسولُ الله؟" رسول الله کیست؟ نه بین ما و محمد عهدی است و نه عقدی. فاجعه برادانم. صحابه بسرعت نزد رسول الله (ص) برگشتند و گفتند: عَضَل و قارة. آیا عضل و قارة به یاد تان است؟ یعنی مثل غدر عضل وقارة غداری کردند. قبائلی که در ماء رجیع با مسلمانان غدر کرده بودند. رسول (ص) از این خبر شدیداً و غمگین شدند. بدرجه ایکه سر خود را با لباس پوشانیدند. و طویلاً مکث نمودند (ص). فکر می کردند که چه کاری شد. و بعداً سبحان الله فجأتاً ناگهان سر خود را بلند کردند و با صدای بلند برای مسلمانان گفتند: اللهُ أَكْبَرُ, أَبْشِرُوا يَا مَعْشَرِ الْمُسْلِمِينَ بِفَتْحِ اللَّهِ وَنَصْرِهِ. الله اکبر، مژده یا مسلمانان به فتح و نصر از سوی الله. بقدر توانائی کوشش می کنند تا همت صحابه را بلند ببرند رضی الله عنهم.

انتشار خبر خیانت بنی قُرَیظه

و علی الرغم کوشش های رسول الله (ص) در اجتناب نمودن از انتشار خبر، الا اینکه سبحان الله در لحظات، مشیت الله عز و جل در این بود که خبر منتشر شود. و طبعاً در این هم حکمت بسیار واضحی است. إبتلاء (یعنی امتحان)، تَنقیَّة یعنی تصفیه و تمئیز بین صفوف مؤمنین و صفوف منافقین. تمام چیزی که اتفاق افتاد، احزاب و محاصره شدن مدینه درجه ای از درجات ابتلاء بود. اما حالا، مسلمانان به مرحله ای که به مرحله الزّلزال (یعنی مرحله ای لرزه) مسمی است رسیدند. مرحله ایکه مسلمانان چنان به لرزه می آیند که جز از صادق حقیقی در آن ثابت مانده نمی تواند.

اما منافق چه درجه ای نفاق اش خورد باشد یا بزرگ، بدون شك که معلوم می شود. رب ما سبحانه و تعالی این کلام را در سوره ای احزاب وصف نموده است. فرمود: إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ (از شمال و از جنوب) وَإِذْ زَاغَتِ الأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ القُلُوبُ الحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا * هُنَالِكَ ابْتُلِيَ المؤْمِنُونَ (و توجه کنید) وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا}

چون آمدند بر شما از جانب بالای شما و از جانب پائین شما (از شمال و از جنوب) و چون خیره ماندند دیدها و برسید دلها بچنبر گردن (یعنی به گلو) و گمان میکردید به نسبت خدا گمانهای مختلف* آنجا امتحان کرده شد مسلمانان را (و توجه کنید) و جنبانیده شد ایشان را جنبانیدن سخت [الأحزاب: ۱۰،۱۱]. مرحله ای زلزال. مرحله ای خطرناك. باید بیآید قبل از اینکه نصر بیآید. و لاکن اگر بیآید، پس الحمد لله. معنایش این است که نصر قریب است انشاءالله.

به کلام رب ما سبحانه و تعالی توجه کنید: (از اینجا نخوان از بین بخوان) {أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ البَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ (از اینجا) وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ} آیا پنداشتید ای مردمان که در آئید به بهشت

حال آنکه هنوز پیش نیامده است شما را حالت آنانکه گذشتند پیش از شما رسید بایشان سختی و محنت (از اینجا) و جنبانیده شدند تا آنکه می گفت پیغامبر و کسانیکه ایمان آوردند باوی کی باشد یاری دادن خدا آگاه شوید که هر آئینه یاری دادن خدا نزدیک است [البقرة: ٢١٤]

لاکن منافقین طبعاً وضع شان مختلف است. مشرکین در اطراف مدینه از شمال آن، و یهود از جنوب، هیچ امید برای نجات در نظر شان موجود نیست. وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ إِلاَّ غُرُورًا} و چون می گفتند منافقان و آنانکه در دل هایشان بیماریست وعده نداد ما را خدا و رسول او مگر بطریق فریب دادن [الأحزاب ١٢].

و بعض شان گفتند: کان محمد یعدنا أن نأکل کنوز کسری و قیصر، وأحدنا الیوم لا یأمن علی نفسه أن یذهب إلی الغائط. محمد ما را وعده می داد که از خزانه های کِسری و قیصر خواهیم خورد، و یکی از ما امروز از جان خود در أمن این نیستیم تا برای قضای حاجت خود برویم. و منافقین شروع کردند به خارج شدن از صف. شروع کردند به فرار.

{وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا (از اینجا بخوان) وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا} وچون گفتند طائفه ای از ایشان ای اهل مدینه سرای ماندن نیست شما را پس باز گردید و دستوری می طلبند گروهی از ایشان از جناب پیغمبر می گویند هر آئینه خانه های ما نا مضبوط است و نیستند آن خانه های نا مضبوط نمی خواهند مگر گریختن [الأحزاب: ١٣]. صف الحمد لله از ناپاکی تصفیه شد. از منافقین تصفیه شد. و الحمد لله این بشارت دهنده ای نصر است.

و رسول (ص) يك رهبر واقع بین هستند. لازم است راه های افعال واقع بینانه را اخذ نمایند. حالا چه کنیم؟ لشکر اسلامی برای حراست خندق در شمال مدینه هستند. در منطقه ای خارج مدینه ای

منوره هستند. زنان و اطفال در داخل مدینه هستند. و یهود در پهلویشان هستند. اولین چیزی که رسول الله (ص) در باره ای آن فکر کردند، ارسال نمودن مجموعه ای از لشکر برای حمایت زنان و اطفال بود.

و در ضمن، روایت دفاع کردن از سیده صفیّه رضی الله عنها از حِصن ضد یهود، و رد کردن حَسان بن ثابت (رض) تا بالای یك نفر یهودی تهاجم کند، این روایت صحت ندارد. سند آن منقطع است. و در آن طعنی است که هرگز صحیح بوده نمی تواند در باره ای صحابی جلیل مثل حَسان بن ثابت (رض) گفته شود. فراموش نکنید که حَسان بن ثابت از شعراء بود. اگر این حکایت واقعاً اتفاق می افتاد، هیچ یکی از شعرای قریش او را چنین بدون هجاء یا طنز رها نمی کرد.

پس رسول الله (ص) فرقه ای را برای حمایت جبهه ای داخلی مدینه ای منوره فرستادند. و لازم در موقف سر از نو فکر کنیم، و بسرعت. حالا حصار توسط قریش و غَطَفان و یهود صورت گرفته است. پس چه کنیم؟ لازم است کوشش کنیم که این هم پیمانی وحشی را بر هم بشکنیم.

کوشش رسول الله (ص) در بر هم شکستن پیمان

رسول الله (ص) برای شکستن پیمان کوشش عرض مادی و فریفتن با مال و پول را فکر کردند. با که معامله را انجام بدهند؟ با قریش یا با یهود؟ یا با غَطَفان؟ طبعاً با قریش فایده ندارد. تاریخ دشمنی طویل است. و آنها اصلاً بخاطر مال و پول نآمده اند. و همچنان با یهود هم وضع همین طور است. بخاطریکه حِقد شان با رسول الله (ص) بسیار شدید است. و همچنان آنها خائن هم هستند، و بالای کلام آنها اعتبار نیست. پس باقی ماند غَطَفان. این قبیله ایست که در أثر خشم برای جنگ با رسول الله (ص) نآمده اند. و بین شان و بین رسول (ص) دشمنی وجود ندارد. آنها تنها بخاطر مال خیبر آمده

اند. اگر از مال مدینه برایشان بدهیم ممکن برگردند. و اگر برگردند، صف مشرکین بر هم خواهد خورد. پس این کار را می کنیم.

این تفکیر رسول (ص) بود. و حقیقتاً رسول الله (ص) اجتماعی را با زعمای غَطَفان عقد نمودند، با عُیَینه بن حِصن و الحارث بن عَوف. چطور دیدند و چطور بهم رسیدند، ما آنرا نمی دانیم. مصادر آنرا واضح نساخته است. لاکن معلوم می شود که فرصتی موجود بوده است و فرصت بسیار زیاد سریع بوده است. بدرجه ایکه رسول الله (ص) وقت شرکت دادن صحابه را در آن ملاقات نداشتند. یا دیدار بدرجه ای بسیار زیادی از سریت و پنهان بوده است که جز از زعما دیگری از طرفین در آن اشتراك نه نموده بودند. رسول الله (ص) از ناحیه ای مسلمانان، و عُیَینه بن حِصن و الحارث بن عَوف از ناحیه ای غَطَفان.

مهم اینکه ملاقات اتمام یافت. بعد از مشاورات و مداورات زیاد طرفین موافقه نمودند که سه بر چهارم حاصلات مدینه برای یك سال کامل برای غَطَفان داده شود. در مقابل اینکه غَطَفان بر گردند و محاصره ای مسلمانان را خاتمه بدهند. لاکن رسول الله (ص) این مذاکرات را بر قبول مجلس استشاری ایشان در باره ای این مفکوره معلق ساختند. و خصوصاً بخاطر سعد بن مُعاذ و سعد بن عُباده، سید های أَوس و خزرَج. دقیقاً معنای این چه است؟

اولاً مسکن های آنها در مدینه به غَطَفان نزدیك است. و از اینخاطر آنها بیشتر از همه در باره ای غَطَفان معلومات دارند، و اینکه چه با غَطَفان به نفع شان است. و چیز دیگر و آن مهمتر است. اینکه این حاصلات مدینه در حالیکه قیمت برای از بین بردن حصار خواهد بود، ولی ملکیت شخصی رسول الله (ص) نبود. و اگر چه که ایشان زعیم مدینه ای منوره و زعیم همه ای دولت بودند. و اگر چه که ایشان نبی هم بودند (ص). لاکن ایشان ملکیت شخصی افراد را تماماً احترام می نمودند. این حاصلات ملکیت شخصی أَوس و خَزرَج بود. از اینخاطر بعد از اجتماع رسول الله (ص) با

زعمای غطفان، فوراً اجتماع دیگری با دو سعد نمودند. سَعد بن مُعاذ و سَعد بن عُباده، رضی الله عنهما. و اتفاقی را که با زعمای غطفان برآن رسیده بودند برایشان عرض نمودند. و طبعاً رسول الله (ص) فکر می کردند که آن یك عرض بسیار زیاد اغراء کننده و هوس انگیزی است که مدینه را از حصار سخت رها خواهد کرد. این کلام تقریباً یك ماه بعد از حصار است. در اواخر روز های حصار است.

عکس العمل دو زعیم أَوس و خَزرَج چه خواهد بود؟ آیا این عرض را قبول خواهند کرد یا آنرا رد خواهند کرد؟ به عکس العمل آنها ببینید. به حد حکمت ببینید. اولین چیزی را که سعد بن مُعاذ گفت (رض) گفت: یا رسول الله، أمرًا تحبه فنصنعه، أم شيئًا أمرك الله به لا بد لنا من العمل به، أم شيئًا تصنعه لنا؟ یا رسول الله آیا این کاریست که شما دوست دارید آنرا بکنیم، یا چیزی است که الله به آن امر نموده است که باید بر آن عمل کنیم، یا چیزی است که شما آنرا برای ما میکنید؟

ببینید که فهم اش به چه حدی است و حکمت اش به چه حدی است. اگر امر رب ما باشد، یا کاریست که رسول الله (ص) آنرا دوست دارند، خلاص مناقشه انتها یافت. لازم آن را نافذ کنیم و آنرا اطاعت کنیم. و اگر رأی بشری ای است که می بینید که مصلحت مدینه در آن است رأی خود را می گوئیم.

پس گفتند (ص): بَلْ شَيْءٌ أَصْنَعُهُ لَكُمْ, وَاللَّهِ مَا أَصْنَعُ ذَلِكَ إِلاَّ لِأَنِّي رَأَيْتُ الْعَرَبَ رَمَتْكُمْ عَنْ قَوْسٍ وَاحِدَةٍ، وَكَالَبُوكُمْ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَكْسِرَ عَنْكُمْ مِنْ شَوْكَتِهِمْ".

بلکه چیزی است که من آنرا برای شما می کنم، والله آنرا نمی کنم، مگر بخاطر اینکه دیدم که عرب همه از قوس واحدی بر شما تیر می انداختند، و از هر جانب به شما حمله می کنند. پس می خواستم شوکت شان را در مقابل شما بشکنم.

پس سعد بن مُعاذ گفت، سبحان الله براستی حکیم بود، گفت: یا رسول الله، قد کنا وهؤلاء مع الشرك بالله وعبادة الأوثان لا نعبد الله ولا نعرفه, وهم لا يطمعون أن يأكلوا منها ثمرة واحدة إلا قرى أو بيعًا أو فيضًا، أفحينما كرمنا الله بالإسلام، وأعزنا بك و به نعطيهم أموالنا؟ ما لنا بهذا من حاجة، والله لا نعطيهم إلا السيف وحتى يحكم الله بيننا وبينهم.

ما و آنها در شرك به الله و پرستش بت ها بودیم. (ما و غَطَفان در اول مشرك بودیم). الله را نمی پرستیدیم و نه او را می شناختیم، و آنها طمع ندارند که از آن یك دانه ثمر بخورند (یعنی از مدینه ای منوره) یك ثمر آنرا هم بخورند، بجز در مهمان شدن یا خریدن، پس آیا در حالیکه الله ما را به اسلام کرم فرموده، و ما را به شما و به آن عزت بخشیده است، (ببینید به کلام) اموال خود را برایشان بدهیم؟ هیچ حاجتی بر آن نداریم، والله نخواهیم داد ایشانرا بجز از شمشیر تا که الله بین ما و بین شان حکم کند. یا سبحان الله! عزت!

رسول الله (ص) رأی شان را بسیار زیاد پسند نمودند. با اینکه آن رأی مخالف بود. و گفتند: "أَنْتَ وَذَاكَ" تو و آن، (یعنی حرف ات درست است). سعد بن مُعاذ وقتیکه این را شنید ورق را گرفت و نوشته های آنرا پاك کرد و گفت: ليجهَدوا علينا. (یعنی بگذارید ببینیم که چه کرده می توانند.) و رسول الله (ص) برای زعمای غَطَفان در باره ای رأی مجلس استشاری و نپزیرفتن مساومه احوال فرستادند.

در حقیقت رأی دو سعد در منتهای حکمت بود. و هرگز یك نظریه ای بدون دقت نبود. نظریه ای اسطراتیجی قابل تحسین بود. آینده ای مدینه با این مذاکرات تهدید می شد. مشکل از دست دادن سه بر چهارم حاصلات مدینه ای منوره نبود. لاکن مشکل این بود که غَطَفان یك پیروزی غیر قابل قبول را بالای دولت اسلامی بدست می آوردند.

صورت دولت اسلامی در مقابل غطفان به لرزه می آمد. بلکه در مقابل جزیره ای عربی بطور کامل آن به لرزه می آمد. و آنها از زعمای نبیل و شریف نبودند، نه. بلکه سربازان مزدور و أجیر بودند. و دروازه ای إبتِزاز (یعنی پول بدست آوردن را از راه نا درست) بر روی مدینه ای منوره باز می نمود. هرگاهیکه به پول احتیاج پیدا می کردند، می گفتند برویم از مدینه ای منوره بگیریم. اما این ایستادگی محکم و جرأتمندانه بدون شك غَطَفان از اعماق به لرزه خواهد آورد. و خصوصاً وقتیکه آنها جز در باره ای مال و دنیا در باره ای چیز دیگری فکر نمی کنند. و طالب دنیا در مقابل طالب آخرت بسیار زیاد ضعیف می باشد.

و طبعاً فراموش نکنید که دیار غَطَفان به مدینه ای منوره نزدیك است. و قریش دیر یا زود، به مکه، به دیار خود بر خواهند گشت. اما غَطَفان باقی خواهند ماند. از اینخاطر باید صورت قوی و راسخی را در مقابل شان حفظ نمائیم. در حقیقت قراری بود در منتهای حکمت.

و رسول الله (ص) بدون تردد آن تصمیم را گرفتند. تا همه بدانند که شوری اصلیست از اصول حکم و حکومت داری در اسلام. و ممکن بود که رب ما سبحانه و تعالی این رأی را فوراً به رسول الله (ص) وحی می نمود. لاکن حادثه ای قصه به این صورت برای مسلمانان دروازه های فکر و ابتکار رأی را برای مصلحت أمت اسلامی باز می کند. و مسلمانان سر از نو برای جهاد خارج شدند.

امتحان سعد بن مُعاذ

و مثل اینکه الله سبحانه و تعالی می خواست تا صدق کلام سعد بن مُعاذ (رض) را امتحان کند. پس حادثه ای شد که بالای مسلمانان بسیار مشکل بود. لاکن برای سعد بن مُعاذ آن یك خواب

بود (رض). قهرمان جوان اسلام سعد بن مُعاذ (رض) مصاب شد. تیری در بازو اش یا در شانه اش اصابت کرد. و خطر اصابت شدید بود. و آن بحرانی بود فوق تمام بحران های گذشته.

آن زعیم أَوس، و آن حکیم از حکمای مسلمانان، و آن سلحشور از سلحشوران مسلمانان، و آن که توسط قوم خود اطاعت می شد، و آن حبیب نه تنها به رسول الله (ص)، بلکه به الله رب العالمین. تصور کنید. سعد بن مُعاذ قیمت بزرگی است در اسلام. بحران بسیار بزرگی بود. عکس العمل سعد بن معاذ در برابر این اصابت چه بود؟ جوان سی و هفت ساله به ضربه ای کشنده مصاب می شود و تخیل کنید که چه می گوید.

سعد در دعای خود به الله عز و جل گفت: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَيْسَ أَحَدًا أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُجَاهِدُهُمْ فِيكِ مِنْ قَوْمٍ كَذَّبُوا رَسُولَكَ وَأَخْرَجُوهُ، اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَظُنُّ أَنَّكَ قَدْ وَضَعْتَ الْحَرْبَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فَإِنْ كَانَ بَقِيَ مِنْ حَرْبِ قُرَيْشٍ شَيْءٌ، فَأَبْقِنِي لَهُمْ حَتَّى أُجَاهِدَهُمْ فِيكِ, وَإِنْ كُنْتَ وَضَعْتَ الْحَرْبَ فَافْجُرْهَا وَاجْعَلْ مَوْتَتِي فِيهَا

الهی تو می دانی که هیچ کسی برایم محبوب تر نیست تا بخاطر تو علیه شان جهاد کنم، از قومی که رسول ات را تکذیب کردند، و او را اخراج کردند (قریش)، الهی پس فکر می کنم که بین ما و بین آنها جنگ را وضع نموده ای، (یعنی معتقد هستم که جنگ خلاص شده است، و دیگر جنگ نمی شود) پس اگر از جنگ قریش چیزی باقی مانده باشد، (اگر ظن ام غلط باشد و جنگ باشد) مرا بقاء بده تا در راه ات علیه آنها جهاد کنم، (یا سبحان الله)، و اگر جنگ خلاص شده است، زخم ام را بیشتر کن و آن را باعث مرگ من بساز. یا الله! جوانی که سی و هفت سال عمر اش است. از الله میخواهد که جراحت اش باعث مرگ اش شود. و شهید شود. پس از الله عز و جل میخواهد که این فرصت ضایع نشود. و بعداً در آخر دعای خود می گوید: وَلاَ تُمِتْنِي حَتَّى تُقِرَّ عَيْنِي مِنْ بَنِي قُرَيْظَةَ. و

مرا مرگ ندهی تا که چشم ام از طرف بنی قُرَیظه روشن نشود. حتی تا لحظات اخیر غدر بنی قُرَیظه را فراموش نکرد. غم های امت اسلامی را فراموش نکرد.

و موقف به درجه ای آخر وخیم شد. در صف مسلمان یك منافق هم نماند. همه ایشان خارج شدند، خلاص جز از مسلمان صادق دیگری نماند. و مسلمانان تمام جُهد خود را بذل کردند. خندق را سر وقت حَفر کردند. سردی و گرسنگی را في سبیل الله تحمل نمودند. از خندق حمایت کردند و با جان خود از آن دفاع کردند. با خشم جنگ نمودند. تلاش نمودند، بی خوابی کشیدند، خسته شدند، مذاکره و مشوره کردند. تمام چیزی را که ممکن بود در ظروف مانند این انجام داده شود، انجام دادند.

و قبل از آن و در أثنای آن و بعد از آن دعا کردند، می دانستند که نصر ابداً از جانب شان نیست. می دانند که نصر از جانب سبحانه و تعالی است. مسلمانان در روز های احزاب به الله سبحانه و تعالی دعاء می کردند و می گفتند: اللهم استُر عَوراتِنا، وآمن رَوعاتِنا. الهی عورت های ما را ستر کن، و ترس ما را به أمن تبدیل کن. و رسول (ص) دعاء می کردند و مسلمانان آمین می گفتند، می گفتند: "اللُّهُمَّ مُنْزِلَ الْكِتَابِ سَرِيعَ الْحِسَابِ اهْزِمِ الْأَحْزَابَ, اللَّهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَزَلْزِلْهُمْ.

الهی یا نازل کننده ای کتاب، سریع الحساب احزاب را شکست بده، الهی آنها را شکست بده و آنها را به لرزه بیآور. خلاص، همه چیز را که باید می کردند، کردند. پس امتحان انتها یافت. پس نصر رب ما سبحانه و تعالی خواهد آمد انشاءالله. چطور خواهد آمد؟ همانطوریکه وعده نموده است. به طریقه ایکه مسلمانان توقع آنرا نداشته باشند. به طریقه ایکه هرگز نمی توانند آنرا در حسابات خود بگذارند. تا همه بدانند که ناصر (یعنی پیروزی دهنده) الله عز و جل است. چطور نصر آمد؟ جنود الرحمٰن در احزاب که بودند؟ تمام آنچه را که در بدر گفتیم، ممکن است آنرا در احزاب بگوئیم. لاکن سه جنود یعنی عساکر را از بین جنود الرحمٰن که در باره ای آنها حرف زده بودیم برایتان انتخاب می کنم و بس.

جُند یا عسکر اول: نُعَیم بن مسعود

جُند یا عسکر اول نُعَیم بن مسعود بود. نُعَیم بن مسعود مردی بود از مشرکین. اسلام آوردن او در چنین وقت ابداً ابداً ابداً توقع نمی رفت. تقریباً نا ممکن بود. چرا اینرا میگویم؟ بخاطریکه خوب بدانید بسیار مشکل است در چنین شرایط مسلمان شود. و اسم کامل او نُعَیم بن مسعود بن عامر الأَشجَعی الغَطَفانی است.

یا الله، از قبیله ای غَطَفان است که مسلمانان را محاصره نموده اند. سبحان الله، چطور مردی از این لشکر قوی که مسلمانان را محاصره کرده اند، بعد از اینکه یك ماه از حصار گذشته است، و مسلمانان در هر لحظه ای از بین برده شده می توانند، و خصوصاً بعد از خیانت یهود. چطور لشکر قوی خود را ترك کرده می تواند و ضمیمه ای لشکر ضعیفی می شود که هر لحظه ای تهدید به مرگ می شود؟

نُعَیم بن مسعود نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله، من مسلمان شده ام و قوم ام اسلام آوردن ام را نمی دانند، پس به من امر کنید هر چه که می خواهید. رسول الله (ص) برایش گفتند: إِنَّمَا أَنْتَ رَجُلٌ وَاحِدٌ، فَخَذِّلْ عَنَّا مَا اسْتَطَعْتَ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ. تو تنها یکنفر هستی، هر تدبیر جنگی را که گرفته می توانی بگیر که به سود مسلمانان باشد. و رسول الله (ص) برایش نگفتند که چه کند. لاکن رب ما سبحانه و تعالی به مفکوره ای عجیبی او را هدایت کرد.

مفکوره ایکه اگر ده سال یا بیست سال هم در باره اش فکر شود به آن رسیده نمی تواند. و رسول خود شان در این فکر نشدند و نه هم حاکمانی از صحابه. لاکن رب ما سبحانه و تعالی می خواهد که بر مسلمانان نصر را نازل فرماید. پس نازل خواهد شد. و هیچ کسی سبحانه و تعالی را از آن

عاجز کرده نمی تواند. و نُعَیم بن مسعود شخصیت معتبر و قیادی است. نزد یهود و نزد قریش معروف است.

فوراً نزد یهود بنی قُرَیظه رفت. و برایشان گفت، و طبعاً آنها فکر می کردند که او مشرك است. و می دانند که او از رهبران غَطَفان است. و از داخل امور و از آنچه که پشت دروازه ها می گذرد معرفت دارد. برایشان گفت:

قد عرفتم ودي إياكم وخاصة ما بيني وبينكم. دوستی من را برایتان خوب می دانید، و خصوصاً در آنچه که بین ما و بین شما است. گفتند: راست می گوئی.

گفت: فإن قريشًا ليسوا مثلكم، البلد بلدكم, فيه أموالكم ونساؤكم وأبناؤكم، ولا تقدرون أن تتحملوا منه إلى غيره، وإن قريشًا قد جاءوا لحرب محمد وأصحابه, وقد ظاهرتموهم عليه، وبلدهم وأموالهم ونساؤهم بغيره, فإن أصابوا فرصة انتهزوها، وإلا لحقوا ببلادهم وتركوكم ومحمدًا، فانتقم منكم

قریش مانند شما نیستند، مُلك مُلك شماست، در آن اموالتان و زنان تان و فرزندان تان هستند، و غیر از آن را تحمل کرده نمی توانید. و قریش برای جنگ محمد و اصحاب اش آمده اند، و شما هم همرایشان علیه او یکجا شده اید، و مُلك شان و اموال شان و فرزندان شان اینجا نیستند، و اگر فرصت بیابند از آن استفاده می کنند، و در غیر آن به بلاد خود بر می گردند و شما و محمد را رها می کنند، و او از شما انتقام خواهد گرفت. کلام بسیار زیاد جدی است، برایشان می گوید اگر قریش در جنگ شکست بخورند میروند و شما تنها می مانید و محمد (ص).

گفتند: پس چه کار کنیم یا نُعَیم؟ گفت: لا تقاتلوا معهم حتى يعطوكم رهائن. همرایشان جنگ نکنید تا نزدتان گروگان ها را رها نکنند. گفتند: لقد أشرت بالرأي. به رأی اشاره کردی. (یعنی چه نظر خوبی!)

و بعداً نُعَیم سبحان الله نزد قریش رفت و برایشان گفت: تعلمون ودي لکم ونصحي لکم. دوستی و نصیحت ام را برایتان می دانید گفتند: بلی. او را می شناسند، او نزد شان مشهور است. گفت: إن یهود قد ندِموا علی ما کان منهم من نقض عهد محمدٍ وأصحابه, وإنهم قد راسلوه أنهم یأخذون منکم رهائن یدفعونها إلیه, ثم یوالونه علیکم, فإن سألوکم رهائن فلا تعطوهم.

یهود از نقض کردن عهد خود با محمد و اصحاب اش پشیمان شده اند، و به او نوشته اند که از شما گروگان خواهند گرفت، بعداً بر ضد شما با هم دوستی می کنند. پس اگر از شما گروگان خواستند برایشان ندهید.

و بعداً نزد غَطَفان رفت و همین کلام را برای أنها هم گفت. ببینید که حاصلش چه شد. قریش احساس نگرانی کردند. و همچنان غَطَفان. بزودی پیامی به یهود فرستادند. و سبحانه الله به تدبیر رب العالمین آن هم در روز شنبه بود. می دانید که شنبه روز رخصتی رسمی یهود است. مهم اینکه قریش به یهود گفتند: إنا لسنا بأرض مُقام, وقد هلك الكُراع والخُف, فانهضوا بنا حتی نناجز محمدا. فاعتلت الیهود بالسبت وقالوا: لا نقاتل معکم حتی تبعثوا إلینا رهائن.

ما در سرزمین محلی خود نیستیم، و حیوانات و مواشی ما هلاك شدند، پس بلند شوید تا با محمد جنگ کنیم. یهود به جواب شان گفتند امروز روز شنبه است. و در این روز جنگ کرده نمی توانیم. و همچنان همرایتان جنگ نخواهیم کرد تا برای ما گروگان ها نفرستید. کلام نُعَیم بن مسعود. قریش و غَطَفان گفتند: والله نعیم راست گفته بود.

پس به یهود پیام فرستادند که والله ما برایتان احدی را گروگان نخواهیم فرستاد، پس همرای ما خارج شوید تا با محمد جنگ کنیم. پس یهود گفتند: والله نُعَیم راست گفت. سبحان الله پس بین دو گروه تفرقه ایجاد شد و احزاب پراگنده شدند. سبحان الله،

چطور نُعَیم بن مسعود دقیقاً در این وقت اسلام آورد؟ و این مفکوره چگونه در ذهن اش الهام شد؟ و چگونه آنرا تطبیق کرد؟ و یهود چطور آنرا قبول کرد؟ و زعمای قریش و غَطَفان چطور آنرا قبول کردند؟ و چرا برای کشف نمودن حقیقت کوشش صورت نگرفت؟ چطور و چطور و چطور؟ جز جواب واحدی دیگر جوابی نیست. {إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} جز این نیست فرمانِ خدا چون بخواهد آفریدن چیزی را که بگویدش بشو پس می شود [یس: ۸۲]. این یکی از جنود یا عساکر الرّحمٰن در احزاب بود، نُعَیم بن مسعود (رض).

جند دوم الرّحمٰن: باد

جند دوم الرّحمن باد هواء بود. و باد عسکر خوفناکی است از جنود الرّحمٰن سبحانه و تعالی. و رب ما سبحانه و تعالی باد طاقت فرسا و شدیداً سردی را بالای مُعَسکر کافران فرستاد. همه خیمه های شان را از جایش بیجا کرد. و تمام لوازم و اسباب شان را به دیگر روی کرد. و تمام آتش هایشان را خاموش کرد. باد بالای کفار بسیار زیاد شدید و بالای مسلمانان بسیار ملائم بود در حالیکه در بین شان جز از زمین خندق دیگر چیزی نبود، سبحان الله. شدت باد و خطورت آن به درجه ای رسید که مشرکین را وادار به این ساخت که بدون جنگ بر گشت کنند و محاصره را رها کنند. محاصره ای مدینه ای منوره رها کردند.

تخیل کنید که باد چطور آن مکان را انتخاب کرد. باز هم در باره ای این آیه فکر کنید: {إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} جز این نیست فرمانِ خدا چون بخواهد آفریدن چیزی را که بگویدش بشو پس می شود [یس: ۸۲]. و چرا باد در روز اول نآمد؟ چرا یك ماه کامل انتظار کرد؟ تا امتحان مؤمنین انتها پیدا کند و صادق از کاذب و مؤمن از منافق متمیز شود. و چرا باد آنها را بکلی هلاك نکرد مثلیکه عاد و ثمود را هلاك کرده بود؟ بخاطریکه همه ای آن کفار، یا اکثر شان اسلام

آوردند. و بعداً از جمله ای لشکر اسلام شدند، سبحان الله! کَون بر وفق نوامیس (یعنی دستور العمل های) در غایت دقت و إعجاز می چرخد.

جُند سوم: ملائکه

جُند سوم ملائکه بودند. و رب ما سبحانه و تعالی می فرماید: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آَمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا} ای مسلمانان یاد کنید نعمت خدا را بر خویش وقتی که آمد بر سر شما لشکر ها پس فرستادیم برایشان باد را و لشکر ها که ندیدید آنها را و هست خدا بآنچه می کنید بینا [الأحزاب: ۹]. و بعداً در صحبت در باره ای بنی قُرَیظه خواهیم دید که ملائکه در جنگ شرکت نموده بودند، بلکه جبریل (ع) خودش شرکت نموده بود. و برگردید به آنچه که در بدر در باره ای ملائکه گفتیم.

شکست احزاب

و نصر الله عز و جل اتمام یافت. و رسول الله (ص) حُذَیفه بن الیَمان را به مُعَسکر کُفار فرستادند تا در سیر حادثات و عملکرد باد و أثر تفرقه انداختن نُعَیم بن مسعود (رض) اطمئنان حاصل کند. و حُذَیفه خبر خوش و نصر بزرگ را آورد. همه عزم برگشت را نموده بودند. اللهُ اکبرُ و للهِ الحمدُ. تمام این همه، تقریباً بدون جنگ توسط مسلمانان، یا الله. ببینید که رب ما چه می فرماید: {وَرَدَّ اللهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللهُ قَوِيًّا عَزِيزًا} سبحانه و تعالی. و باز گردانید خدا کافران را با خشم ایشان نیافتند هیچ منفعتی و کفایت کرد خدا از طرف مسلمانان در مقدمه جنگ و هست خدا توانا غالب. سبحانه و تعالی [الأحزاب: ۲۵]. و یکی از بزرگترین معارك مسلمانان انتها یافت با وجود اینکه در آن جنگی رخ نداد. مثل اینکه الله عز و جل میخواست به ما بگوید که تحقق دادن نصر (یعنی پیروزی) مطلوب نیست. و لاکن مطلوب در راه اش کار کردن

است. مطلوب تصمیم و عزم جهاد است. مطلوب ثبات کردن در میدان معرکه است. مطلوب صفات لشکر منصور است. اما نصر به طریقی که الله عز و جل بخواهد نازل می شود و در وقتیکه او بخواهد سبحانه و تعالی. و اگر قصه ای احزاب انتها یافت، قصه ای بنی قُرَیظه هنوز انتها نه یافته است.

یهود دشمنان الله، و دشمنان مؤمنین، و دشمنان حق، و دشمنان اخلاق حمیده، و دشمنان تمام خیر هستند. رسول الله (ص) بعد از نماز صبح از خندق برگشتند و به خانه ای خود رفتند. بعد از تقریباً یکماه و بعد از سختی ها و مشقت های بسیار زیاد. و غسل نمودند (ص). مشقت های طویل المدت را پشت سر گذشتاند.

و در وقت ظهر جبریل (ع) نزد شان آمد، و برایشان گفت: آیا سلاح را گذاشتی؟ واللهِ ما آنرا نگذاشته ایم. (یعنی ما ملائکه هنوز آنرا نگذاشته ایم) بلکه در روایت سیده عایشه رضی الله عنها، ببینید به این روایت زیبا در طَبَرانی و بیهقی. می گوید: فَكَأَنِّي بِرسولِ اللهِ (ص) يَمسَحُ غبار مِن وجه جبریل. مثل اینکه رسول الله (ص) خاك را از روی جبریل پاك می کردند. سبحان الله! جبریل (ع) در میدان معرکه بصورت واقعی جنگ می کرد.

جبریل گفت: أُخرُج إِلَيهِم. برو بسوی شان. نبی (ص) گفتند: فَأَينَ؟ به کجا؟ پس به بنی قَرَيظه اشاره کرد. و در روایتی جبریل گفت: إني سائرٌ آمامَك، أُزَلزِلُ بِهِم حُصُونَهُم و أَقذِفُ فِي قلوبِهِمُ الرُّعبَ.من در پیش رویت سیر می کنم، و حِصن ها (یعنی قلعه هایشان) را می لرزانم و در قلب هایشان خوف را می اندازم. و اینچنین جبریل (ع) در سیر با ملائکه موکوب (یعنی همراه) شد.

اما رسول الله (ص) صحابه را امر نمودند که بسرعت بطرف بنی قُرَیظه بروند. راحت نیست بعد از یك ماه کامل. راحت در اینجا نیست. راحت در جنت است. اما دنیا دار العمل است. یکی از شما

نماز عصر را نمی خواند مگر در بنی قُرَیظه. و اینچنین رسول الله (ص) با سه هزار جنگجویان صحابه جمع شدند. و آن غیر از ملائکه بود. پس بنی قُرَیظه را محاصره کردند.

و حصار مدت عجیبی طول کشید. رقم بسیار عجیبی، بیست و پنح شبانه روز. تقریباً به اندازه حصار مدینه ای منوره. تصور کنید. در یك چشم بر هم زدن الله عز و جل حالت شان را تغییر داد. مسلمانان از محاصره شوندگان به محاصره کنندگان تبدیل شدند، در لحظات. و حصار طوریکه ذکر نمودیم بیست و پنج شب ادامه پیدا کرد. تخیل کنید. بعد از تمام همه خستگی خندق بیست و پنج شب دیگر را در محاصره گذشتاندند.

و در نهایت الله عز و جل رُعب را در قلوب یهود انداخت. و با وجود اینکه یهود برای مدت بسیار زیاد بیشتر توانائی تحمل محاصره را داشتند چون خوراکه و نوشابه ای کافی داشتند، و مسلمانان در زمین برهنه و سرد و در گرسنگی قرار داشتند، بآنهم بر حکم رسول (ص) پائین آمدند. و رسول الله (ص) امر نمودند که همه مردان شان گرفتار شوند. و براستی آنها را گرفتار نمودند. پس أَوس نزد رسول الله (ص) آمدند. و توجه کنید، أَوس در جاهلیت حُلَفاء (یعنی هم پیمانان) بنی قُرَیظه بودند. بنو قَینُقاع هم پیمانان خَزرَج بودند.

اگر فکر کنید، رسول الله (ص) تصمیم گرفته بودند تا بنی قَینقاع را به قتل برسانند. لاکن زعیم خَزرَج عبدالله بن أُبَی بن سَلول آمد و آنها را نجات داد. پس حالا أَوس نزد رسول الله (ص) آمدند. و گفتند یا رسول الله! می دانید که با بنی قَینقاع چه کردید. و آنها هم پیمانان خزرج ما بودند. و اینها (یعنی بنی قُرَیظه) موالی ما هستند. پس به ایشان احسان کنید و به آنها ملایمت نمائید. پس رسول الله (ص) کلمه ای زیبائی را برایشان گفتند.

گفتند: أَلا تَرضَونَ أَن يَحكُمَ فيهِم رَجلٌ مِنكُم؟. آیا راضی نمی شوید بر اینکه مردی از خود شما در حق آنها حکم کند؟ گفتند چرا نه؟ میخواهیم یکی از خود ما در حق شان حکم کند. گفتند: فَذاكَ إلى سَعد بن مُعاذ. پس آنرا به سعد بن مُعاذ می سپاریم. گفتند: راضی هستیم. آن یکی از عظیم شان است. پس رسول الله (ص) سعد بن مُعاذ را خواستند.

در آنوقت در مدینه بود و با جراحت بزرگی مصاب شده بود طوریکه قبلاً گفتیم پس او را بالای مرکب از مدینه ای منوره آوردند. أَوس همینکه او را دیدند نزد اش رفتند، و گفتند او سعد با موالی ات (یعنی طرفدارانت) احسان کن، که رسول الله (ص) ترا به آنها حاکم نموده اند تا به ایشان احسان کنی. و او ساکت بود (رض). هیچ جواب شان را نمی داد. بعد از اینکه اصرار نمودند گفت: وقت آن رسیده است که سعد بخاطر الله از ملامت کردن ملامت گر بیم نداشته باشد.

وقتیکه این را شنیدند، فهمیدند که سعد برای بنی قُرَیظه حکم شدیدی دارد. و سعد آمد. به جائی رسید که در آنجا صحابه بودند. رسول الله (ص) او را دیدند. به صحابه گفتند، و توجه کنید به قیمت سعد نزد حبیب (ص). گفتند بخاطر احترام سید تان بلند شوید. صحابه برای احترام سعد بن مُعاذ (رض) بلند شدند. و از سر مرکب او را پائین کردند. و گفتند این قوم برای حکم تو پائین آمده اند.

سعد گفت، و توجه کنید به کلام که در منتهای ادب بود. گفت: و حُكمي نافذ فيهم؟ پس آیا حکم ام بر آنها نافذ خواهد شد؟ گفتند بلی، گفت: و على المسلمين؟ و بر مسلمانان؟ (یعنی و کسی از مسلمانان در آن اعتراض نمی کنند؟) گفتند: بلی. گفت: و على مَن هَاهُنا؟ و روی خود را دور داد (رض) و بخاطر اجلال و تعظیم به رسول الله (ص) و با دست خود اشاره کرد. چون نمی خواست حکم اش بالای حکم رسول الله (ص) باشد. ادب از طرف سعد بن معاذ (رض). پس رسول الله (ص) جواب دادند: نَعَم و عَلَيَّ. سبحان الله، یعنی حکم ات بالای حکم من خواهد بود. گفت: پس من در باره ایشان حکم می کنم که مردان شان کشته شوند، و زنان و اطفال شان اسیر شوند. و

اموال شان تقسیم شود. رسول الله (ص) به آواز بلند گفتند: لقد حَکَمتَ فیهِم بِحُکمِ اللهِ مِن فوقِ سبعَ سماواتٍ. در حقیقت به حکم الله از بالای هفت آسمان بالایشان حکم کردی. یا الله! و در حقیقت حکم سعد بن مُعاذ (رض) را نافذ کردند.

و یهود بنی قُرَیظه را جمع کردند و تقریباً همه ای مردان شان را قتل کردند. حوالی چهار صد نفر، در بعض روایات هفت صد نفر بودند. و حُیَی بن أَخطَب هم همرایشان به قتل رسید. و حُیَی بن أَخطَب طوریکه قبلاً به کعب بن أسَد وعده کرده بود و برایش گفته بود که اگر غطفان و قریش برگشتند شما را رها نمی کنم. براستی همرایشان در حِصن داخل شده بود. و او هم به قتل رسید. طبعاً تاریخ اش با مسلمانان بسیار سیاه است. و ببینید که در حالیکه کشته می شود به رسول الله (ص) چه می گوید. گفت: والله ما لُمتُ نفسي فِي مَعاداتِكَ، و لاکن مَن يُغالِبِ اللهَ يُغلَبُ. خود را در دشمنی با تو ملامت نمی کنم، و لاکن کسی که کوشش کند الله را مغلوب کند مغلوب می شود.

یا الله! می داند که با رب العالمین سبحانه و تعالی محاربه می کند. در وقت مرگ خود به آن اقرار می کند. بعداً می گوید: أَيُها النّاس، لا بأسَ بِأَمرِ اللهِ، کتابٌ و قَدَرٌ و مَلحَمةٌ (یعنی مذبحه) کَتَبَها اللهُ على بني إسرائيل. او مردم کار الله بد نیست، کتابی و قضاء و قدری و مَلحَمةٌ (یعنی مذبحه) را در قسمت بنی اسرائیل نوشته کرده است. بعداً نشست و گردنش زده شد و به قتل رسید.

در بین بنی قُرَیظه یك نفر بود که او کشته نشد. اسم اش عَمرو بود. معلوم نیست که اسم کامل اش چه بود. چرا؟ بخاطریکه او مسافر بود. و در وقت غدر در بین بنی قُرَیظه نبود. یعی واضح است که این قتل نتیجه ای غدر بنی قُرَیظه بود. کسی که همرایشان غدر نکرده بود و خارج از حِصن بود، با آنها قتل نشد. و مجال این وجود ندارد که کسی بگوید قتل چهارصد نفر یا هفت صد نفر از بنی قُرَیظه یك تجاوز بود، ابداً. آنها می خواستند که دقیقاً همین کار را بالای اهل مدینه ای منوره انجام بدهند. بالای مردم مدینه ای منوره بطور کامل آن. با اینکه آنها با رسول الله (ص) در معاهده بودند،

دروازه ها را برای قریش و غَطَفان باز می کردند تا محمد و اصحاب اش را بکلی ریشه کن بسازند، طوریکه می گفتند. و جزاء هم از همان جنس عمل بود. وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. و فرود نمی آید وبال بد اندیشی قبیح مگر به اهل او (فاطر: ٤٣) و سبحان الله، بعد از اینکه قصه ای بنی قریظه انتها یافت، الله عز و جل دعای بنده ای صالح خود سعد بن مُعاذ را استجاب نمود.

از زخم اش آنقدر خون رفت که حتی از خیمه بیرون رفت (رض). تا رب خود را خوشحال و راضی ببیند. کافیست آنچه را که رسول الله (ص) در حق سعد بن مُعاذ (رض) گفتند. و کلام در بخاری است. گفتند، و در باره ای آنچه که رسول الله (ص) گفتند خوب فکر کنید. إهتَزَ عَرشُ الرّحمٰن لموت سعد بن مُعاذ. برای مرگ سعد بن مُعاذ عرش الرّحمٰن لرزید. سبحان الله تخیل کنید. وقتیکه صحابه جنازه ای سعد بن مُعاذ را می برداشتند، جنازه اش سبك بود. رسول الله (ص) گفتند: إنَّ المِلائکة کانت تَحمِلهُ. در حقیقت ملائکه او را حمل می کردند.

سبحان الله، قیمت اش در میزان اسلام بسیار زیاد بزرگ بود (رض). با اینکه برادان و خواهرانم تمام عُمر اش در اسلام تنها شش سال بود. تمام قصه اش در اسلام سبحان الله شش سال بود بس، و بآنهم ممکن مردم انجاز (یعنی دست یابی ها و موفقیت هایش) را در سی یا چهل یا پنجا سال حاصل کرده نتوانند. رضی الله عنه و رضی الله عن صحابة حبیب (ص) اجمعین.

این بود قصه ای احزاب و بنی قُرَیظه. واقعاً جنگ عجیبی بود. تقریباً بدون جنگ بود. الله عز و جل دستان مؤمنان را از جنگ کشانید. لاکن آن امتحان بسیار زیاد بزرگی بود. در آن جز صادق حقیقی ثبات کرده نتوانست. و همزمان غزوه ای فارقه بود.

بین دو مرحله ای رئیسی در سیرت فرق گذاشت. ما قبل احزاب یك چیز بود، و مابعد احزاب چیز دیگری. قبل از احزاب اضطراب و نگرانی و مشاکل و عدم استقرار بسیار زیاد بود. اما بعد از احزاب

بالغ شد. بلوغی که آنرا قادر ساخت تا بدرستی در مقابل همه دشمنان اش ایستادگی نماید. احزاب قدم های مسلمانان را در جزیره ای عربی پا بر جا ساخت. و بعد از آن احدی جرأت کرده نتوانست تا این پیکر قوی جدید را چلنج بدهد و آنرا به مبارزه بطلبد.

در حقیقت وقتیکه کفار بر گشتند، رسول الله (ص) با منتهای عُمق در تحلیل غزوه ای احزاب گفتند (ص): ألأن نَغزوهُم و لا يَغزونا نحن نَسيرُ إليهِم. حالا ما با آنها جنگ می کنیم و آنها با ما جنگ نمی کنند. ما بطرف آنها می رویم. واقعاً دوره ایکه بین هجرت و احزاب بود، دوره ای تأسیس دولت اسلامی بود. دوره ایکه بعد از احزاب می آید، دوره ای تمکین (یعنی متمکن و پا برجا نمودن) دین الله در زمین خواهد بود.

در آن صلح حُدَيبيه، و فتح خیبر، و مؤتة، و فتح مکه، و حُنَين و تَبوك را خواهیم دید. در آن مراسَلات را به پادشاه های عالم و أُمَرای آن خواهیم دید. و براستی انتشار دین رب ما سبحانه و تعالی را در شهر ها و دهات خواهیم دید. در آن سبقت جستن نمایندگان در اعلان اسلام شان نزد حبیب (ص) خواهد بود. دوره ای واقعاً سعید و خوشی خواهد بود. و تمام حادثات سیرت خوشی ها بود. و چرا نباشد؟ و آن حیات افضل العالمین و خیر البشر و سید الدعاة (یعنی آقای داعیان) و امام الأنبیاء است (ص). و از الله عز و جل میخواهم که ما را با ایشان یکجا بسازد. و أسألُ اللهَ عز و جلَّ أَن يَجمَعَنا بِهِ فِي أعلى عِلّيّين، و ألا يُفَرّقَ بَينَنا و بَينَهُ حتىٰ يُدخِلَنا مُدخَلَهُ، و أَن يَسقِيَنا مِن يَدِهِ الشّريفة شَربَتَةً هَنيئَةً لا نَضمَئُ بَعدَهُ أبداً، و نَسأَلُهُ سُبحانهُ و تعالى أن يُعِزَ الإسلامَ و المسلمين، و أَن يَربِطَ على قُلوبِ المؤمنينَ و أَن يَستَعمِلَنا لِدينِهِ، و أَن يَرزُقَنا الشّهادةً في سبيلهِ إنه ولي ذلك و قادرٌ عليه، و جزاكم اللهُ خيراً كثراً، والسلام عليكم و رحمة الله و بركاة.